

پژوهش در تاریخ، سال یازدهم، شماره ۳۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

سیمای ایرانشهر ساسانی در سده چهارم میلادی در منابع رومی: تصویرسازی دوگانه مسیحی-پاگانی از شرق

بهرام روشن ضمیر^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۳

چکیده

سده چهارم مسیحی، که با چرخش کنستانتینی و انقلاب مذهبی آغاز شد، بی‌گمان یکی از مهم‌ترین سده‌های تاریخ است که منشاء تحولاتی بزرگ و ژرف در امپراتوری روم و به تبع آن، جهان مدیترانه‌ای شد و همسایه خاوری روم یعنی ایران ساسانی نیز به هیچ روی از این دگرگونی‌ها برکنار نماند. به این ترتیب دوره‌ای که در نیم‌سده اخیر پژوهشگران آن را با برچسب جذاب و سازنده پسین‌باستان (Late Antiquity) شناسایی کرده‌اند، آغاز گشت. پندیدای یونانی-که سپس پاگانیسم خوانده شد- با سرعت بیشتری جای خود را به فرهنگ و اندیشه شرقی (خاور نزدیک) داد و تلاش نافر جام ژولیان مرتد برای نجات جهان هیجان‌انگیز کلاسیک با شکست روبرو گشت. نه تنها ایرانشهر و ایرانشهریان در همه این رخدادهای مهم نقش‌آفرینی کردند، بلکه تأثیراتی جدی پذیرفتند. به گونه‌ای که سده سوم میلادی را باید دوره گذار در تاریخ ایران دانست. این دو مهم یعنی دگرگونی در جهان‌زیست مشاهده‌گر (روم) و تحولات در درون سوژه (ایرانشهر) اهمیت بررسی موضوع سیمای ایرانشهر در منابع رومی این دوره را نمایان می‌کند. بر پایه این پژوهش در این دوره نگرش و دریافت رومیان از ایرانشهر به دو جناح کلاسیک-پاگانی کهن و کلیسایی-مسیحی نوین بخش‌بندی شد و پژوهشگر شکاف و تعارض فراوانی میان این دو جریان تاریخ‌نگاری مشاهده می‌کند.

واژگان کلیدی: ایرانشهر، روم، ژولیان، اوزیبوس، آمیانوس مارکلینوس

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ و فرهنگ و ادیان پسین‌باستان، مؤسسه پژوهش‌های عالی سوربن، پاریس (EPHE)،

bahraam.roshan@gmail.com

ما غربیان برای یافتن ریشه‌های فرهنگی اروپا به روم
می‌نگریم، حال آنکه خود روم به شرق می‌نگریست. شرق
بود که روم و اروپا را دچار دگردیسی کرد.

(Ball, 2000,1)

۱. مقدمه

در سده چهارم یک انقلاب در امپراتوری روم را شاهدیم. به قول پری برآمدن ساسانیان در زمانی بود که روم در آستانه ورود به بحران داخلی بود (Bury, 1923: 90). از مرگ الکساندر سیوروس (پایان دودمان سوری) به سال ۲۳۵ میلادی تا آغاز امپراتوری مطلق کنستانتین (آغاز دودمان کنستانتینی) به سال ۳۲۵ میلادی برای مدت ۹۰ سال هیچ خاندانی نتوانست بر اریکه امپراتوری استوار شود و در بیشتر موارد با جنگ و کودتا و توطئه یک امپراتور از میان رفته و یک سردار جنگی جای او را می‌گرفت. برای نمونه شاپور یکم با ده امپراتور (گردیان سوم تا کوئینتیلیوس) هم‌دوره گشت! از نظر اقتصادی وزن سکه‌های درهم از زمان آگوستوس تا گردیان سوم از ۳/۶۴ گرم به ۲/۱ گرم رسید (Duncan-Jones, 1974: 374). این دیوکلسین بود که روم را احیاء کرد. او با تقسیم امپراتوری به دو بخش شرقی و غربی و نهادن یک امپراتور و یک سزار (حکومت چهارگانه^۱) برای هر بخش، به این بحران پایان داد. با اصلاحاتی که از دوره دیوکلسین آغاز شد، با توجه به اینکه دو قدرت از پایان سده سوم میلادی یکدیگر را با وضعیت موجود *status quo* در مرزها پذیرفتند، بستر برای انقلاب ایدئولوژیک سده چهارم و آغاز دوره‌ای که اخیراً پسین‌باستان^۲ نام‌گذاری شده آماده گشت. به نظر بونوا کشاکش با ایران اشکانی و ساسانی از آگوستوس تا گالینوس (پسر والرین) به بخشی ضروری از روند ساخت هویت تازه امپراتوری تبدیل شد (Benoist, 2016: 56). از این رو به جای اسیر شدن در اولویت‌پنداری یکی نسبت به یکدیگر و حکم قطعی دادن بر این که کنستانتین در رسمیت بخشیدن به مسیحیت از ساسانیان تقلید کرد و یا شاپور دوم از کنستانتین، می‌توان به

¹. Tetrarchy

². Late Antiquity

تأثیرات متقابل درازمدتِ روم و ایران بر یکدیگر قائل شد. می‌توان گمان کرد که نخست این رومیان بودند که از ساسانیان متأثر شدند و سپس در سدهٔ چهارم نوبت به ساسانیان رسید که خود را با جهان نوینی که رومیان آفریده بودند هماهنگ سازند. از این رو بهتر است چرخش کنستانتینی^۱ را در مقیاس بزرگتر، «چرخشِ پسین‌باستان» بخوانیم. اینکه ژولیان مرتد،^۲ این قهرمانِ فرهیختهٔ روم، پس از کنار نهادنِ مسیحیت به دورهٔ پاگانیسم^۳ سادهٔ سدهٔ سوم برنمی‌گردد، بلکه یک آیین تلفیقی مرکز‌محورانهٔ دیگر مناسب با نیازهای جهان آن روزگار سامان می‌دهد،^۴ یک مفهوم دارد و آن این که «تسایت‌گایست»^۵ یا روح زمانه دگرگون شده بود. چنانکه سیمونز تفسیر می‌کند (Simmons, 2015: xviii-xix) تحولات جهانی در اواخر سدهٔ دوم و اوایل سدهٔ سوم به سمت خاصی بود و هم روم و هم ایران تلاش می‌کردند خود را با روح زمانه تطبیق داده و اندیشه‌های مذهبی سنتی را با اصلاحات به گونه‌ای استوارتر بنا گردانند تا در برابر ادیان تازه مقاومت کنند. امپراتوری روم در سدهٔ دوم به اوج قلمرو خود رسید و با ظهور ساسانیان در سدهٔ سوم توسعهٔ ارضی آن متوقف شده و حتی پسرفت کرد. «پئیدیا» فرهنگِ یونانی-رومی^۶ با سنتی از فرهنگ‌های شرقی شکل گرفته بود و هر چه می‌گذشت به شرقیت روم افزوده می‌شد. به قول متیسن هر چند در سدهٔ سوم قانونی برای منع ازدواج با بربرها گذاشته شد، ولی نباید آن را بیش از اندازه بربرهراسی و یا تفکر نژادی به سبک مدرن دانست (Mathisen, 2011: 2-3). خودِ امپراتوران نیز دیگر لاتینی نبودند. افزون بر سوری‌بودنِ فیلیپ عرب و الاگابالوس (۲۱۸-۲۲۲ م)، الکساندر سیوروس نیز مادری عرب‌تبار از اِمِسا (حُمص) داشت.^۷ براون مبتکر اصطلاح «پسین‌باستان» - که به تعبیر مک‌دانا مبهم ولی کاربردی است (McDonough, 2005: 1) - به

^۱. Constantinian shift

^۲. Julian the Apostate

^۳. آیین مشرکانهٔ پیشامسیحی در جهان رومی و یونانی را در دورهٔ مسیحی پاگانیسم و به پیروان آن پاگان گفتند. اصل واژه به معنی دهاتی است و به دلیل باقی‌ماندن این آیین در دورهٔ مسیحی در نواحی دورافتاده و غیر شهری، این اصطلاح تحقیرآمیز برای آن به کار می‌رفت.

^۴. در این باره باید به کتاب‌های خودِ ژولیان نگریست. مهمترین آن سروده‌های برای هلیوس شاه Hymn To King Helios.

^۵. Zeitgeist

^۶. See Bourdieu, 1977, *Outline of a Theory of Practice*, tr. R. Nice.

^۷. Niehoff, 2016, "Hatra Late Antiquity and Early Islam". p. 17 also Ball, 2.

ردیابی عناصری که از اواخر سده دوم تا اوایل سده چهارم (از مارکوس اورلیان تا مرگ کنستانتین) به ایجاد عصر نوین در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم انجامید، پرداخته است (Brown, 1978: 1-11). عناصری که تا اندازه‌ای با مؤلفه‌های جهان ایرانی سنجش پذیرند. در چارچوب تصویرپردازی رومی، امپراتور "پیروز در همه مسابقات"^۱ بود.^۲ به نظر کنیا، لقب "بازگرداننده دوران نیک"^۳ که برای برخی امپراتوران به کار می‌رفته با فرشکرت زردشتی قابل مقایسه است (Canepa:108). به گمان او:

«امپراتور، مانند هر چیز دیگری که به دودمان الاهی^۴ او برمی‌گشت، مقدس^۵ بود. و تصور می‌شد که فرمان‌های امپراتور وحی آسمانی^۶ است که در محراب^۷ نازل می‌شوند و نتیجتاً هرگونه کوتاهی در برابر آن چیزی نبود جز کفر ورزیدن^۸» (همان، ۱۰۰).

کاراکالا می‌گفت همچنان که زئوس به تنهایی قدرت را در قبضه دارد، در میان مردم هم او قدرت را به یک نفر می‌سپارد.^۹ چنان که میر بررسی کرده، نقش برجسته‌ها و طاق نصرت‌ها در روم پروپاگاندا و تبلیغ شخص امپراتور بود. هر چند تفاوتی در نیمه شرقی و غربی وجود داشت. درحالی که در سنای رُم، او یک عالی‌مقام علاقه‌مند به جمهور بود، در بخش شرقی در آثار هنری او را به عنوان فرمانروایی الاهی نمایش می‌دادند (Mayor, 2006: 142-143). همچنین اگر در روایات دوره اسلامی از روحانی بودن خاندان اردشیر بابکان سخن رفته، خاندان سِوروس هم از روحانیون بلندپایه خدای بعل بودند (Ball: 22).

در واقع این کنستانتین نبود که روم را مذهبی‌تر کرد تا دین و سیاست یک‌پارچه و در خدمت هم قرار بگیرند. کنستانتین صرفاً مسیحیت را جایگزین پاگانیسم کم‌خاصیت رومی کرد.

¹. *victor omnium gentium*

^۲. Canepa, 107. مقایسه کنید با داریوش بزرگ و شاپور که در تیراندازی پیروزند. همچنین نقوش فراوان شکارگاهی در ایران که نشان می‌دهد این سنت بیشتر شرقی است تا غربی.

³. *fel temp reparation*

⁴. *domus divina*

⁵. *sacer*

⁶. *caeleste oraculum*

⁷. *Altaria*

⁸. *Sacrilegium*

⁹. See Simmons, 189. مقایسه کنید با تبار ایزدی شاهان ساسانی در سنگ‌نبشته‌ها و مفهوم فره در فرهنگ سیاسی ایران.

همچنان که پایتخت را نیز زمانی از رُم ایتالیا به دروازه آسیا منتقل کرد و رُم نو را ساخت که بخش غربی امپراتوری مدت‌ها بود اهمیتش را از دست داده بود و مهم‌ترین شهر آن نیز نه رم که میلان بود.^۱ او به ناکارآمدی و کهنه‌شدن شیوه‌های جنگی کهن روم پی‌برد و گارد امپراتوری و نظام لژیونری را برانداخت و آنها را با دو پدیده دیگر یعنی نیروهای میدانی منعطف با تحرک بالا^۲ و قلعه‌های ثابت مرزی^۳ جایگزین کرد.^۴ آشنایی با تحولات بزرگ روم در این دوره اهمیت و ارزش بالایی دستاوردهای نظامی-سیاسی شاپور دوم را هویدا می‌کند. پس از اصلاحات سیاسی، نظامی، اداری و مذهبی سده چهارم، امپراتوری خونی تازه و حیاتی دوباره یافته بود و شاپور دوم باید به مصاف این حریف تازه نفس می‌شتافت.

پیشینه پژوهش

در زمینه تاریخ ذهنیت روم در دوره پسین‌باستان با موضوع ایران و ایرانیان به زبان فارسی پژوهشی به چاپ نرسیده است. علاقه‌مند به این موضوع باید به آثاری که به تفسیر منابع مهم رومی می‌پردازند بنگرد. در دوره مورد نظر ما یعنی سده چهارم باید به آثاری که نگاه و زاویه دید تاریخ‌نگاران کلاسیک این دوره را -در رأس آنان آمیانوس مارکلینوس، یا تاریخ‌نگاران کلیسایی که با اوزبیوس آغاز می‌شود- بررسی کرده‌اند، نگریست. به سال ۱۹۹۹ مجموعه مقالاتی بسیار سودمند در این باره با عنوان *جهان رومی پسین و تاریخ‌نگار آن آمیانوس مارکلینوس* به ویراستاری دریفرس و هانت^۵ منتشر شد که در آن دن‌بوفت^۶ به سیمای مغان در تاریخ آمیانوس پرداخت و دریفرس^۷ اشکانیان را در کتاب این تاریخ‌نگار یونانی بررسی کرد. هدر^۸ نیز ژویان را موضوع خود قرار داده و پیوند تاریخ و ادبیات را مورد کنکاش قرار داد. مقاله مهم دیگر این

^۱. برای اطلاع بیشتر درباره نقش اغراق‌شده کنستانتینوپل در سده چهارم بنگرید به Grig & Kelly, 2015.

^۲. Comitatus

^۳. Limitanei

^۴. Williams & Friell, 16

^۵. Drijvers, J.W and D. Hunt (Eds.) *the Late Roman World and its Historian: Interpreting Ammianus Marcellinus*. Routledge.

^۶. den Boeft, J. den. 1999. "Pure rites: ammianus marcellinus on the magi".

^۷. Drijvers, John Willem. 1999. "Ammianus Marcellinus' Image of Arsaces and Early Parthian History".

^۸. Heather, Peter. 1999. "Ammianus on Jovian: History and Literature".

کتاب به دست اسمیت^۱ نگارش یافته و به نقد روایت سفر جنگی ژولیان مرتد به سوی ایران پرداخته است. همچنین مقاله ترومبلی^۲ درباره جنگاوری در سده چهارم بر پایه تاریخ آمیانوس می‌تواند سودمند باشد. اما مجموعه مقالات دیگری به سال ۲۰۱۱ با عنوان رومیان، بربرها و تحول جهان رومی، برهم‌کنش فرهنگی و آفرینش هویت در عصر پسین‌باستان به سرپرستی متیزن و شانزر^۳ به چاپ رسید. در این مجموعه نیز دریفرس مقاله‌ای با عنوان «تصویر رومی از ساسانیان بربر»^۴ نوشته است. در مجموعه مقالات بسیار مهم هخامنشی‌مآبی در دوره باستان که به سال ۲۰۱۷ به ویرایش اشتروتمان و ورسلوویز^۵ منتشر شد نیز مقالاتی مفید برای شناخت سیمای رومی ایرانیان این دوره دیده می‌شود. مقاله زمر با عنوان «هخامنشی‌مآبی ابدی در آمیانوس مارکلینوس» در این مجموعه به چاپ رسیده است. همچنین اثر درخشان رُس با عنوان ژولیان، روایت و ژانر در تاریخ خودنیش (آمیانوس) که به سال ۲۰۱۶ چاپ شد برای درک انگاره تاریخ‌نگار مهم سده چهارم به موضوعات -از جمله ایران- مهم است. یک سال بعد اثر مهم دیگری درباره ژولیان مرتد به دست تیتلر نگاشته شد^۶ که، با توجه به پیوند ناگسستنی ژولیان و آمیانوس، این اثر نیز در زمینه شناخت نگرش تاریخ‌نگار یونان‌زبان روم نسبت به ایران و ایرانیان مفید است. اثر تحسین برانگیز گنپا با عنوان دو چشم زمین: هنر و تشریفات شاهانه در میان روم و ایران ساسانی^۷ که به سال ۲۰۰۹ چاپ شد، نیز برای شناخت مبادلات فرهنگی دو تمدن در این دوره سودمند است. مقاله بسیار محققانه شایگان درباره شاپور دوم و رویکرد

1. Smith, RBE. 1999. "Telling tales: Ammianus' narrative of the Persian expedition of Julian".

2. Trombley, Frank. 1999. "Ammianus Marcelinus and Fourth-Century Warfare."

3. Mathisen, R.W. and D. Shanzer (Eds.) *Romans, Barbarians, and the Transformation of the Roman World: Cultural Interaction and the Creation of Identity in Late Antiquity*. Ashgate Publishing.

4. Drijvers, John Wille. 2011. "A Roman Image of the "Barbarian" Sasanians.

5. Strootman, R. and M.J. Versluys (Eds.). *Persianism in Antiquity*. Stuttgart.

6. Teitler, Hans Carel. 2017. *The Last Pagan Emperor: Julian the Apostate and the War against Christianity*. Oxford University Press.

7. Canepa, Matthew. 2009. *The Two Eyes of the Earth: Art and Ritual of Kingship between Rome and Sasanian Iran*. University of California Press.

منابع رومی به دلایل جنگ طلبی او^۱ نیز خواندنی است. شهبازی^۲ و یارشاطر^۳ نیز به موضوع خاطره هخامنشیان نزد ساسانیان که در منابع رومی بر آن پافشاری رفته پرداخته و نتایج متفاوتی گرفته‌اند. اما برای شناخت بستر تاریخ‌نگاری کلیسایی یا مسیحی و همچنین برخورد‌های فلسفی در آن عصر می‌توان به پژوهش‌های وود^۴، مک‌دانا^۵، کایل اسمیت^۶ و واکر^۷ نگرست. با این همه چنان‌که پیداست هنوز اثری جامع و مانع درباره نگرش یا انگاره رومیان در سده چهارم میلادی به ایرانشهر و ایرانیان نگاشته نشده است.

۲. تصویر رومی از ساسانیان در دوره انقلاب مسیحی

نخستین برخورد محکم روم با تهاجم ایدئولوژیک ایران را باید فرمان ضد مانویت دیوکلسین به سال ۳۰۲ میلادی دانست. این امپراتور به برپا کردن واپسین عصر سرکوب مسیحیان در امپراتوری روم شهره است.^۸ ولی او پیش از مسیحیت به خطر مانویت پی برده و در فرمان خود^۹ می‌گوید: «مانویت بزرگ‌ترین ضربه را به شهرها زده و زهری بدخیم برای کل جهان است». این زاویه دید عیناً با نظرگاه مسیحی یکی است. اوزبیوس مانی را چنین توصیف می‌کند:

«یک بربر در گفتار و کردار، یک اهریمنی دیوانه، که دکنترین‌های نادرست و بی‌خدایانه را تلفیق کرده و زهری آلوده‌کننده از سرزمین‌های پارسی آورده است» (Eusebius,)

(HE, 7. 31).

¹. Shayegan, M Rahim. 2004. "On the Rationale behind the Roman Wars of Sabuhr II the Great," *Bulletin of the Asia Institute*. New Series, Vol. 1, 111-133.

². Shabbazi, A. Shapur. 2002. "Early Sasanians' Claim to Achaemenid Heritage," *Nāma-ye Irān-e bāstān/International Journal of Ancient Iranian Studies* 1/1, 61-73.

³. Yarshater, Ehsan. 1971. "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?" *La Persia nel Medioevo*, 517-3 1. 10.

⁴. Wood, Philip. 2010. *We Have No King but Christ: Christian Political Thought in Greater Syria on the Eve of the Arab Conquest (c.400-585)*. Oxford University Press.

⁵. McDonough, Scott. 2005. *Power by Negotiation: Institutional Reform in the Fifth Century Sasanian Empire*. Ph. D Thesis. University of California Los Angeles.

⁶. Smith, Kyle. 2016. *Constantine and the Captive Christians of Persia: Martyrdom and Religious Identity in Late Antiquity*. University of California Press.

⁷. Walker, Joel. 2002. "The Limits of Late Antiquity: Philosophy between Rome and Iran". *The Ancient World: Philosophy and Religion in Late Antiquity*. Volume 33. No.1

^۸. در واقع فرمان سرکوب مسیحیان ۹ ماه بعد از فرمان سرکوب مانویان صادر شد. بنگرید به Simmons, 191

⁹. Edict on Manicheanism

چه چیزی دیوکلسین پاگان و اوزیبوس که از بزرگان اندیشه مسیحی به‌شمار می‌رود^۱ را به هم رسانده است که نگران تمدن رومی‌اند؟ آیا دیوکلسین مسیحی‌ستیز از تأثیرات این دین بر مانویت آگاه بوده و به عنوان یک فرقه مسیحی به آن می‌نگریست؟ در متن فرمان خبری از پیوند مانویت با مسیحیت نیست. در واقع دیوکلسین چیزی از جزئیات این دین، که در آن زمان به مصر نفوذ کرده ولی هنوز در اروپا گسترشی نیافته بود، نمی‌دانست و به همین بسنده می‌کرد که «خلاف آیین و رسوم باستانی ماست». دیوکلسین از یک منظر میهن‌پرستانه با مانویان که «به‌تازگی از میان پارسیان - این مردمان کینه‌جو نسبت به ما - برخاسته و به قلمرو ما پیشروی کرده‌اند» برخورد می‌کند. او نگران است که این دین ایرانی،

«انسان‌های ساده و معصوم بیشتری را نابود کرده و تبار معتدل و آرام رومی و همه امپراتوری ما با سنت‌های اسفبار و قوانین شیطانی پارسیان با زهری برآمده از بدذاتی‌شان آلوده شود».^۲

البته اینجا باید تأکید کرد که هویت رومی چندان تباری و نژادی و قومی نبود. خود رومی‌ها هم چند-قومیتی بودند (ترکیبی از تروجانی، لاتینی، سابینی). به گفته شُت (Schott: 10) با بزرگ شدن این دولت، به شهروندی این کشور بزرگ، که قانون و حکومت یک‌پارچه داشتند، رومی گفته می‌شد. این شهروندی مدام در حال توسعه بود تا آنکه کاراکالا در ۲۱۲ میلادی آن را به همه اهالی غیربرده امپراتوری تعمیم داد. و از همین جا بود که دوگانه متمدن و بربر یا فرهنگ و بربریت به تکامل خود در دنیای پیش از چرخش کنستانتینی رسید.

پیداست که نباید وارد جزئیات دین مانوی و مناقشه بر سر منشاء ایرانی یا نایرانی آموزه‌های آن شویم، بلکه باید به سپر دفاعی فرهنگی-ایدئولوژیکی رومی در سده چهارم بیندیشیم. اندکی بعد "مسیحیت" جای "پئیدیا" و "پاگانیسم" جای "بربریت" را می‌گیرد. یعنی تقابل پیشین خودش را در قالب و برچسبی نوین بازتولید می‌کند. چه آن‌زمان که قدیس آگوستین می‌گوید: «بربرها پیام/انجیل را نشنیده‌اند» (Mathisen, 39)، و چه آن‌زمان که اوزیبوس قیصریه

^۱. برای دیدن نظرات تند و تیز مسیحیان درباره مانویت بنگرید به لوکونین، ۱۳۵۰، تمدن ایران ساسانی، ۱۲۳.

^۲. برای بحث مفصل درباره ماهیت این فرمان بنگرید به Brown, 1969, "The Diffusion of Manichaeism in the

می‌گوید: «قانون مسیح باعث می‌شود تا سکایی‌ها، پارسیان و بقیهٔ بربرها از وحشی‌گری و بی‌قانونی به در آمده و در نتیجه صلح و عشق بر جهان مستولی بگردد» (Eusebius, *Theophania*, V, 17)، با تغییر برچسب و عنوان‌های همان قالب‌های پیشین روبرویم: رومی = مسیحی / شرقی = بربر = پاگان.

شاید پرسش شود: چرا مسیحیت؟ سیمونز چنین حدس می‌زند:

«پیام مسیحیت که "رستگاری هدیه‌ای است برای هرکسی در جهان که این دین را بپذیرد"، به این دلیل ساده که اقتصادی (صرفه‌جویانه) بود در این دورهٔ رکود جذاب‌تر به نظر رسید» (Simmons, 188-189).

سال‌های ۲۳۵ تا ۲۹۰ میلادی در روم به دورهٔ بحران‌های شدید اقتصادی معروف است. مالیات‌ها افزایش یافتند و قحطی و بیماری بیداد می‌کرد. همین بستری شد برای رشد اندیشه‌های نوین. باستان‌شناسی نزول در معبدسازی در روم را در سدهٔ سوم نشان می‌دهد. همچنین قربانی کردن که عنصر مرکزی دین رومی بود در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم به دلایل اقتصادی محدود شده بود. بدین ترتیب، اگرچه پاگانیزم نزول کرد ولی این ربطی به ایمان و باور مردم نداشت. مسئله بیشتر اجتماعی-اقتصادی بود، نه فلسفی. بحران اقتصادی-اجتماعی پاگانیزم رومی را کنار زد و با مقاومت میهن‌پرستانهٔ رومیان در برابر مانویت -که ایرانی تصور می‌شد- و شکست اندیشه‌های فلسفی جهان‌گرا چون اندیشهٔ نوافلاطونی در جذب مخاطب عام،^۱ یگانه‌گزینهٔ موجود مسیحیت بود که تا آن زمان مسیر اورشلیم تا رم را به خوبی پیموده و در درون قلمرو امپراتوری، هویت‌سازی کرده بود (10 Miles). آن زمان چنین تصویر شد که مسیح شهروند روم بوده (Aphrahat, Memra 5.24) و امپراتورها از زمان آگوستوس به بعد نگهبان امپراتوری مسیح بوده‌اند (Fitzgerald Johnson, 2012: 21-22). راهبردهای سیاسی امپراتوری کاملاً با مسیحیت تطبیق یافت ولی گفتمان فرهنگی تغییرات اساسی کرد. اکنون یونانیان و رومیان هنوز مسیحی نشده و اندیشه‌های آنان همچون بربرها مورد حملهٔ مؤلفان

^۱ برای شناخت اندیشه‌های پورفیری فیلسوف نوافلاطونی سدهٔ چهارم، بنگرید به پژوهش Simmons, 2015 که در آن نویسنده نشان می‌دهد آنچه در مسیحیت به کامیابی رسید بیشتر جو زمانه بود و همان اصول را در فلسفه همان دوره هم می‌شد دید.

مسیحی قرار می‌گرفتند. تاتیان متکلم مسیحی سوری در بحث جدلی خود به پیش‌انگاره یونانیان مبنی بر برتری فرهنگی و ابداع همه ارزش‌های فرهنگی حمله برده و مهارت‌ها و سنت‌هایی را فهرست می‌کند که یونانیان از دیگرانی چون ایزوریان، کاریه‌ای‌ها، فریجی‌ها، بابلیان، ایرانیان و مصریان وام گرفته‌اند. او به دین یونانیان و تأثیر مخرب آن بر جامعه هم می‌تازد و موسی را فیلسوف بربر می‌خواند. بر اساس دیدگاه او مسیحیت یک فلسفه بربر بود که از موسی تا عیسی شکل گرفته بود (1) Tatian the Syrian, *Oratio ad Graecos*, 26. Oratio, 32, 40, and 42).^۱

تا امروز هیچ گفتاوردی به اندازه سخن تروتولیان، متکلم سده سوم میلادی و پدر مسیحیت لاتین، بیانگر تعارض فلسفه و فرهنگ مسیحیت با اندیشه هلنی نبوده است:

«واقعاً آن را با اورشلیم چه کار؟ چه توافقی میان آکادمی و کلیسا وجود دارد؟ و چه آشتی میان ملحدان و مسیحیان؟ آموزه‌های ما از رواق سلیمان می‌آید که خودش چنین آموزش داد: "خداوند را باید در سادگی دل جست." برکنار از مسیحیت رواقی، افلاطونی و برساخته‌های دیالکتیکی. ما پس از تملک عیسی مسیح دیگر کنجکاو در مجادلات نیستیم. با کسب انجیل، هر جستجویی ممنوع است. با وجود ایمان، ما هیچ عقیده دیگری نمی‌خواهیم» (Tertullian, *Confessions*, 7.9).

کنستانتین به سال ۳۱۲ میلادی در نبرد سرنوشت‌ساز پل میلویان^۲ در شمال رم در جدال با ماکسنتوس شرکت کرد. به روایت اوزبیوس (Eusebius, *Vit. Const.* 1.28, 43) در میانه حرکت به سوی میدان، رؤیایی آسمانی بر کنستانتین ظاهر گشت که در آن صلیبی بر فراز خورشید حامل این پیام بود: «با این نشانه تو پیروز خواهی بود».^۳ کنستانتین فرمان به ضرب و بهره‌گیری از آن نشانه داده و در آن نبرد پیروز گشت و یک سال بعد در میلان - که عملاً پایتخت آن زمان امپراتوری بود - به همراه سزار لیسینیوس، فرمان میلان را در منع تعقیب مسیحیان و آزادی مذهبی آنان را در شرایطی اعلام کرد که دو سال پیش از آن امپراتور گالریوس طی فرمان

¹ Wood, 2010: 42.

² Milvian

³ In Hoc Signo Vincas

سردیکا^۱ دستور به سرکوب و تعقیب مسیحیان و دیگر ادیان که دیوکلسین صادر کرده بود را لغو گردانده بود.^۲

در ادامه کنستانتین بیش از رقیبان از کمک‌های مسیحیان بهره برد و در جنگ‌های پرشمار دشمنانش را از پیش رو برداشت و به سال ۳۲۵ میلادی به عمر رژیم چهارنفره پایان داد و خود را امپراتور یگانه^۳ دید. او به سال ۳۲۱ یکشنبه را روز تعطیل اعلام داشته و به سال ۳۲۳ میلادی مسیحیان را از شرکت در برنامه‌های مذهبی پاگانی منع کرد و به مرور نشانه‌های مذهبی رومی را از سکه‌ها و حمایل خود حذف کرده و علائم مسیحیت را جایگزین گرداند (MacMullen, 1984: 44) و نهایتاً با تأسیس کلیسای رسولان در کنستانتینوپل بر روی معبد متروک شده^۴ افزودینه، به صورت دوفاکتو، مذهب رسمی امپراتوری را مسیحیت اعلام داشت. او با برگزاری شورای کلیسایی نخست نیکیه^۴، که حکم به رد آموزه‌های اسقف آریوس و مذهب آریانیسم داد، به قهرمان مذهب ارتدکس (و بعداً کاتولیک) تبدیل گشت.

اما فصل نوین روابط روم مسیحی با ایران از حدود سال‌های ۳۳۷-۳۳۵ میلادی آغاز شد. زمانی که کنستانتین، در نامه‌ای خطاب به "برادرش"^۵ شاپور دوم نوشت: «چون به بزرگواری و پرهیزگاری تو باورمندم مسیحیان ایران را به دست تو می‌سپارم». امپراتور مسیحی از اینکه مردمان ثروتمندترین بخش‌های ایران (یعنی میان‌رودان و خوزستان) به مسیحیت گرویده‌اند، ابزار خرسندی کرد (Eusebius, *Vit. Const.* IV, 8-13; Theodoret, HE I. 25, 77-80) و به قول واکر عملاً بدر دشمنی مسیحیان ایران و دربار ساسانی و جنگ و خونریزی دوره شاپور دوم را کاشت (Walker, 2012: 1000). به روایت شهادت‌نامه سربانی شمعون برصبعی یهودیان با همکاری مادر شاپور ایفراهرمزد آتش‌بیار معرکه گشتند.

«به محض آنکه این فرمان، فرمان ما، فرمان خداوندگار را در این نامه که از جانب ما صادر شده است دریافت نمودید، شمعون پیشوای نصرانیان را دستگیر کنید و آزادش

^۱. سوفیا در بلغارستان

^۲. MacMullen & Lane. 1992

^۳. sole emperor

^۴. Nicaea

^۵. از سده چهارم به بعد شاهان ایران و امپراتوران روم یکدیگر را برادر خطاب می‌کردند.

نکنید مگر آنکه تعهد کند تا مالیات مضاعف سرانه و دو برابر عوارض از همه نصرانیان که در کشور ما، کشور خداوندگار زندگی می‌کنند بگیرد و بپردازد. زیرا ما خدایان هزینه جنگ را می‌پردازیم، در حالی که آنان فارغ از غم و شادان زندگی می‌کنند. در کشور ما سکونت دارند، اما هم‌مسلك قیصر، دشمن ما، هستند» (History of Simeon Bar Sabba'e, §4, Smith, 2014: 76).

بدین ترتیب در این زمان، درگیری ساسانی-مسیحی نظریه‌پردازی شد. چنان‌که پیشتر گفته شد، ارمنستان، بنا بر قرارداد نصیبین ۲۹۸ میلادی، تابع روم گشته و از سال ۳۰۱ میلادی دودمان اشکانی فرمانروا بر آن مسیحی شده بود. با حمله شاهزاده نرسه در سال ۳۳۶ میلادی به ارمنستان، کنستانتین اردوی جنگی خویش به سوی شرق را راه انداخت و چون هنوز غسل تعمید نیافته بود بنا را بر آن گذاشت تا در مسیر فتح ایران در رود اردن (همچون مسیح) غسل یابد. اما در نیکومدیا در غرب آناتولی بیمار گشته و عملیات جنگی را متوقف کرد و چندی بعد هم درگذشت. فستوس تاریخ‌نگار سده چهارم می‌گوید: «کنستانتین، تا پایان عمر خود، در اردوی جنگی بر ضد پارس به سر برد» (Festus, *breviarium*, 26, p. 66, 6-13). اوتروپیوس (Eutropius, *breviarium*, X, 8, 2) و جروم (Jer., *Chron*, s. a. 337, p. 234, 8-10) هم به تکرار همین روایت می‌پردازند. بنا بر این روایات، کنستانتین، که نتوانست آرزوی خود مبنی بر آزادسازی مسیحیان ایران را عملی کند، در همان نیکومدیا غسل یافته و مسیحی از دنیا رفت. این در حالی است که به نظر می‌رسد مذاکرات صلح برقرار گشته و کنستانتین سیاست را بر تعصبات مذهبی ترجیح داده و چشم بر چیرگی شاپور دوم بر ارمنستان بست. ولی سازندگان این روایت با نسبت دادن جنگ دامنه‌دار پس از کنستانتین میان ایران و روم و تمرکز بر نیت "پدر روم مسیحی" بر نجات مسیحیان شرق، در واقع جنگ مقدس با ایران را مشروعیت بخشیده و نظریه‌پردازی می‌کنند.^۱

لیبانیوس تاریخ‌نگار سده چهارم در مورد صلح ایرانیان با کنستانتین می‌نویسد:

^۱. چیزی مانند به این را در روایات اسلامی هم می‌بینیم که بنا بر آن بر توجه فراوان پیامبر اسلام تا پایان عمر حتی در بستر مرگ نسبت به جهاد و غزا بر ضد کفار بسیار تمرکز می‌شود.

«ملت پارس دستان شورشگر خویش را بر ضد او (کنستانتین) برافراشت.... آنان جنگ را بی‌درنگ پس از مرگ او آغاز کردند.... آنچه آنان در زمان کنستانتین پذیرفتند صلح نبود، بلکه تأخیری در جنگ بود. آنان حتی علاقه‌مند به صلح هم نیستند. و اگر نمی‌جنگند برای این است که با کمک صلح بتوانند جنگی تمام عیار را [بعداً] برافروزند.... آنان دست از سنت‌های بومی خود (کیش زردشتی) نکشیدند بلکه قدرتی قابل اعتنا را به خود افزودند. حتماً شنیده‌اید که نیاکان آنان داریوش و خشایارشا هم یک برنامه ده‌ساله برای تدارک جنگ بر ضد یونانیان ریخته بودند.... کسی که برای مقابله با پارسیان برمی‌خیزد را باید با کسی که به رویارویی با بربرها می‌رود، متفاوت انگاشت»
(Libanius, *Orationes*, LIX, 60-75).

این مظلوم‌نمایی و گرفتن ظاهری صلح‌دوست و تدافعی از سوی دستگاه تبلیغاتی روم، چه تنها یک ظاهرسازی سطحی باشد و یا واقعاً به آن باور داشته باشند، در هر دو حال نشان از تحول ذهنیت آنان نسبت به دوره پیش از ساسانیان است. همچنین تداوم یکسان‌گیری راهبردهای بلندمدت ایرانیان از زمان داریوش و خشایارشا در گذار از روم پاگان به روم مسیحی هم جالب توجه است.

۳. دوره کنستانتیوس: ساسانیان جانشینانِ هخامنشیان، الگوی ادبی رومی یا واقعیت ایرانی؟

با مرگ کنستانتین، قلمرو او میان پسرانش تقسیم گشت و کنستانتیوس در شرق مهم‌تر به قدرت رسید. سپس مقدمات جنگ میان ایران و روم بر پا گشت. جنگ‌هایی که با توجه به حمل صلیب از سوی طرف غربی و کمک فراوانی که امپراتور از کلیساها و شخصیت‌های کلیسایی می‌گرفت، می‌تواند نمونه‌ای آغازین و تکامل نیافته برای "جنگ‌های صلیبی"^۱ دانسته شود. در جنگ‌های پِردامنه ۳۳۸-۳۵۹ میلادی میان شاپور دوم و کنستانتیوس ایرانیان بخش‌های از دست رفته در قرارداد ۲۹۸ میلادی نرسه-گالیوس را پس گرفتند و تلاش کردند تا شهرهای استراتژیک و بزرگ نصیبین و آمیدا را هم بدست بیاورند. لیبانیوس در نکهوش

^۱. Crusades

سستی رومیان در جنگ در برابر انگیزه بالا و دلاوری ایرانیان در توصیف نبرد سنجار^۱ به سال ۳۴۴/۳۴۳ می‌نویسد:

«ایرانیان زنان خود را هم در زمان خطر وارد میدان می‌کنند و آنگاه گل سرسبد ارتش ما در نبرد وارد نشد» (Libanius, or. LIX, 144).

ژولیان، که بعداً به امپراتوری رسید، در مقام تاریخ‌نگار در مورد نبرد سنجار می‌گوید: «من می‌دانم که نبردی که ما در پای باروی سنجار کردیم یکی از مهم‌ترین پیروزی‌های بربرها بوده ولی من با انصاف چنین می‌گویم که این نبرد تلفاتی برابر به دو طرف تحمیل کرد» (Julian, or. I, 18, pp. 36-9).

ژولیان در توصیفات خود ایرانیان را بربرها یا پارتیان می‌خواند و حتی شاپور را شاه پارتیان می‌نامد. توصیفات او درباره سواره‌نظام سنگین پارتی (کاتافرکت^۲) هم سودمند است (Idem, or. II, 62B-67A. III, 11-13.30, pp. 132-8). در این زمان عنوان لژیون‌های رومی درگیر با ایران در این زمان همچنان لژیون‌های پارتیکا^۳ بود.

اگرچه شاپور در این جنگ‌ها برادر خود شاهزاده نرسه را از دست داد و پس از سه بار محاصره نصیبین به فتح این شهر کامیاب نگشت، اوتروپیوس درباره این جنگ‌ها می‌نویسد: «کنستانتیوس فجایع اندوه‌باری را در سرزمین پارسیان تحمل کرد. او حتی یک‌بار هم موفق نشد با ایرانیان به خوبی درگیر شود به جز همان نبرد سنجار که در آنجا هم درحالی که پیروزی کاملاً در دستانش بود، نهایتاً نبرد را واگذار کرد» (Eutropius, breviarium, X, 10, 1 also Jerome, chronicon, s. a. 348, p. 236, 3-237, 2).

سوکرانس (Socr, HE, II, 25, 5, 263-4) و زوناراس (Zonaras, XIII, 5, 33) در دوره‌های بعدی هم از دستاوردهای شاپور و ناکامی تمام‌عیار کنستانتیوس نوشته‌اند. ولی مهم‌ترین زنده‌ترین گزارش از این جنگ‌ها را مدیون آمیانوس مارکلینوس هستیم که یک افسر رومی اصطلاحاً پاگان (مشرك) بود. او شخصاً در برخی از این نبردها از جمله محاصره و سرنگونی

^۱. Singara

^۲. Cataphract

^۳. Legio Parthica این عنوان را سپتیمیوس سوروس در سال ۱۹۷ به لژیون‌های شرقی درگیر با ایران داد که تا سده پنجم دوام آورد. دست‌کم هفت لژیون هر یک شامل حدود ۵۵۰۰ نیرو وجود داشتند. Amm. Marc. XVIII.9.3

آمیدا به سال ۳۵۹ میلادی حضور داشت. آمیانوس وحشتِ سربازان رومی به هنگام خبر نزدیک شدن سپاهیان را به خوبی به مخاطب منتقل می‌کند: «هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد بنشیند و چشمش را ببندد» (Amm. Marc. XXIV.8.6-25.1.2 also XIX.5.6-7). او چنان که خودش ادعا می‌کند دو بار مرگ را به چشم دید ولی از آن رهید (Idem, XVIII.8.11).

آنچه در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، رجعت موجود در اثر آمیانوس مارکلینوس با عنوان *کارنامه*^۱ است که به آثار تاریخی سدهٔ پیش از خود دیون کاسیوس و هرودیان پل می‌زند. پیشتر اشاره کردیم که دو تاریخ‌نگار رومی دورهٔ اردشیر بابکان ادعا کردند که اردشیر خواهان بازپس‌گیری قلمرو هخامنشیان شامل ایونی و کاریا تا دریای یونان شده است. باید دقت کرد که این روایات در منابع شرقی چون طبری (طبری، ۱۴۱/۸۱) هم بازتاب یافته که بنابر آن اردشیر خواهان پس گرفتن میراث نیاکان کیانی خود بود که پیش از ملوک الطوایف داشتند و اسکندر آن را ستانده بود. آگاهی و آشنایی ساسانیان نخستین با هخامنشیان همیشه موضوعی جذاب و پرمناقشه بوده است که یارشاطر، شهبازی و شایگان به خوبی به آن پرداخته‌اند.

به باور یارشاطر (Yarshater, 1971) یاد و خاطرهٔ دقیق هخامنشیان شاید تا دویست سال پس از آنان در پارس مانده بود (با توجه به شواهد مادی) ولی آنان نهایتاً در دورهٔ دراز اشکانی فراموش شدند و به اردشیر بابکان و ساسانیان نرسیدند. او نشان داد که ساسانیان عملاً وارث و جانشین اشکانیان بودند و نباید فریب تبلیغات متأخر ساسانی که در منابع اسلامی بازتاب یافته را خورده و آن را به اردشیر منتسب کرد. با این حال در آنجا که یارشاطر می‌نویسد «تغییر سلسله در ایران سدهٔ سوم چندان توجه رومی‌ها را به خود جلب نکرد»، تأمل بیشتری ضرورت دارد. تحول ماد به پارس هخامنشی هم آن چنان که باید در منابع یونانی کهن به شمار نیامده و بسامد بالای بهره‌گیری از پارت و پارتی در منابع رومی دورهٔ ساسانی دقیقاً ما را به یاد بسامد بالای عنوان ماد و مادی در ادبیات یونان کلاسیک می‌اندازد. البته که ساسانیان به قلمرو و نفوذ هخامنشیان در غرب نرسیدند. ولی با حذف سرزمین‌های حائل و برچیده شدن شاهک‌های میان‌رودان و نفوذ بیشتر ایران در ارمنستان، فاصلهٔ ایرانیان با رومیان به کمترین

^۱. *Res Gestae*

اندازه ممکن رسیده و آنان خطر را بیشتر احساس کردند و همین باعث شد به یاد هخامنشیان بیفتند.

شهبازی (Shahbazi, 2002) در مقاله خود ایرادات اساسی بر یارشاطر وارد کرد و نشان داد که سرنخ‌های شرقی در مورد نسبت یافتن ساسانیان آغازین با نیاکان پیشاشکانی‌شان آن قدر هست که نتوانیم گفتارهای تاریخ‌نگاران رومی را تبلیغات محض و دستکاری در واقعیات بدانیم. اما نهایت کامیابی شهبازی به اینجا خواهد رسید که بپذیریم اردشیر به دنبال بازیابی قلمرو کیانیان اساطیری بود و نه هخامنشیان.

شایگان (Shayegan, 2004) با بررسی تطبیقی سنگ‌نوشته‌های ساسانی به‌ویژه پایکولی با منابع رومی نشان می‌دهد، خاطره نیاکان ساسانیان *ahenag/haSenag* به آن اسلوبی که در منابع رومی بوده *Προγονοί*، یکی نیست. یکی از دلایل او که چندان مورد توجه پژوهشگران پیشین نبوده اشاره تاکیتوس تاریخ‌نگار سده یکم و دوم میلادی است که درباره اردوان دوم اشکانی می‌گوید:

«در همان زمان او [اردوان] سخن یاوه‌ای گفت و چنین تهدید کرد که با توجه به مرزهای قدیمی متعلق به پارسیان و مقدونیان، او آنچه به تسخیر کورس و سپس اسکندر درآمده را خواهند ستاند» (Tac, Ann, 31.6).

به نظر می‌رسد تاکیتوس هم می‌توانسته اخباری از درون ایران مبنی بر نوعی خودآگاهی نسبت به گذشته هخامنشی دریافت داشته باشد. از این رو نمی‌توان پذیرفت که روایت تاکیتوس باعث شود ساسانیان از هرگونه رجعت و ارجاع به گذشته دور برائت یابند؛ برعکس باور ولسکی تأیید می‌شود که روایت تاکیتوس اشکانیان شاخه دوم (اردوان دوم و بلاش یکم) - که ایران‌گراتر و تهاجمی‌تر از شاخه نخست بودند^۱ - را نیز به درون قالب مورد نظر ما کشانده و در کنار ساسانیان می‌نشانند.^۲

^۱ بنگرید به: ولسکی، ۱۷۱-۱۷۳.

^۲ شایگان هم اشاره می‌کند که حضور اسکندر در روایت تاکیتوس و غیبت آن در دیون و هرودیان و مارک‌لینوس نشان می‌دهد که با چیزی بیش از یک الگوی ادبی روبرویم و حقیقتی در پشت آن نهفته است.

نتیجه اینکه آشنایی ساسانیان نخستین با هخامنشیان تاریخی با عنوان کورش و کمبوجیه و داریوش و خشایارشا و دیگران تقریباً منتفی است. ولی همچنان احتمال فراوان می‌رود که برخی از اشکانیان و سپس ساسانیان نیاکان سنتی و اساطیری خود یعنی کیانیان را مانند هخامنشیان چیره بر غرب و شرق دانسته و با ارجاع به گذشته، ادعاهای ارضی خود را بر تاریخ -البته تاریخ سنتی و ملی- استوار می‌کردند. از این‌گونه رنسانس‌ها در دوره باستان نباید تعجب کرده و آن را منحصر به دوران سپسین (اواخر قرون وسطی و پس از آن) دانست. گوتریچ پروپاگاندا رنسانس *renovatio* در دوران باستان را دارای پیشینه‌ای دراز دانسته و می‌نویسد: «امپراتوران گاه خود را رومولوسی بازمتولدشده می‌خواندند» (Gutteridge, 2006).

به آمیانوس در دوره شاپور دوم بازگردیم. نامه شاهنشاه ایران به "برادرش" کنستانتیوس یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب او برای شناخت ذهنیت ساسانیان است. چنان‌که شایگان نشان داده ادعای شخصی شاپور دوم، که بزرگی‌اش به دلیل راستی‌اش^۱ است، به‌طور قابل توجهی با اظهارات داریوش یکم، که بر راستی تأکید فراوان کرده^۲، هم‌خوانی دارد. باید اضافه کرد که نرسه هم در سنگ‌نبشته پایکولی تأکید می‌ورزد که همه شاهزادگان و بزرگان و نخبگان پارس و پهل‌ه گفتند که «اگر کسی هست که راست‌تر، بهتر و پرهیزگارتر از اعلیحضرت باشد، پس او باید فرمانروایی را برگیرد» (NPI, 77-78, 88; Humbach and Skjærvø, 1978-83: 3.64-5, p.69). شاپور در آنجا که می‌گوید او هرگز کاری نمی‌کند که پشیمانی به بار آورد،^۳ -یعنی او با وجود قدرت مطلق نامحدودش بر نفس خود کنترل دارد- جمله داریوش را به یاد می‌آورد که می‌گفت سخت بر نفس خویش فرمانفرماست (DNb, 4). همسانی‌های دیگری چون ادعای داریوش به کمان‌دار خوب بودنش (DNb, 9) نیز در دوره ساسانی تداوم یافته (SH, 1^۴) که اگر ناشی از رجعتی آگاهانه نباشد، قطعاً خبر از یک پیوستگی سنتی میان ساسانیان و نیاکان پارسی‌شان می‌دهد.

1. *recta ratio*

۲. DNb, 6. DNb, 2-3. عبارت "راستی رستی" بر خاتم تیمور نشانی از تداوم این سنت در دوره اسلامی است. بنگرید به ابن عرب‌شاه، نقل از میرجعفری، ۱۳۹۲، تاریخ تیموریان و ترکمانان، ۵۰.

3. *nihil umquam paenitentium admisi*

۴. بنگرید به عربیان، ۳۸.

مجموعاً می‌توان گفت نامه شاپور دوم به کنستانتیوس بنا بر روایت آمیانوس اصالت دارد. هر چند تاریخ‌نگار بخش‌هایی را همچون ادعای شاپور تا رود استریمون و مقدونیه، برای درک بهتر مخاطب تغییر داده باشد. چراکه همان‌گونه که شایگان توجه کرده، در پاسخ کنستانتیوس به شاپور خبری از رود استریمون و مقدونیه نیست و امپراتور می‌گوید: «شما میان‌رودان را درخواست کرده‌اید، همین‌طور ارمنستان را» (Amm. Marc. V.5.17). شایگان پیشنهاد می‌دهد که آگاهی ساسانیان نسبت به مرزهای کهن خود در دوره شاپور دوم و در پی تبلیغات خود رومیان شکل گرفته است. جمله «چنان‌که مدارک کهن^۱ خود شما هم معترف‌اند» نشانه خوبی است بر این مسئله که ساسانیان در دوره شاپور دوم به منابع غربی نظر افکنده‌اند. در اینجا ترجیح می‌دهیم بر همان ارجاع به گذشته در دوره ساسانیان از خود اردشیر به بعد -منتها بر پایه تاریخ سنتی و ملی ایرانی- تأکید بورزیم. ولی در ادامه خواهیم دید که اهمیت شاپور دوم در تحولات ایران و تحولات تصویر باقی‌مانده از ایران چندان کمتر از اردشیر بابکان نبوده است.

۴. دوره ژولیان: واپسین اسکندر مآبی رومی؛ دو جناح و دو روایت از ایران‌شهر

با مرگ کنستانتیوس دوم به سال ۳۶۱ میلادی، برادرزاده‌اش، ژولیان، فرهیخته‌ترین امپراتور روم باستان^۲ بر تخت نشست. او، که مسیحی نبود، تلاش کرد دین و آیینی تلفیقی ایجاد کرده و جلوی گسترش روزافزون مسیحیت و نابودی سنت‌های کهن رومی را بگیرد. ولی برای این مهم، نخست باید مشروعیت خویش را در جبهه ایران به رخ همگان می‌کشید. این الگو ۴۰۰ سال در روم پیشینه داشت. از زمانی که کراسوس برای مقابله با دو ضلع دیگر *تریوم‌ویراته* یعنی پومپه فاتح آناتولی و سوریه و جولیس فاتح گُل، مجبور به تازش به ایران شد و با این کار زندگی‌اش را قمار کرد، سرداران و امپراتوران بسیاری از این مسیر پرحادثه و مرگبار برای غلبه بر رقیبان داخلی گذر کردند. ژولیان مانند خشایارشا، اسکندر و هادریان به بازدید از ایلیوم (تروا) پرداخت (Teitler, 2017: 56). بدین ترتیب پیوند خود با فرهنگ باستانی‌اش را به رخ

^۱. *antiquitates vestrae*

^۲. تعبیر از رُس Ross, 2016, *Ammianus' Julian, Narrative and Genre in the Res Gestae*, 16

کشید. منابع مسیحی می‌گویند ژولیان قول داده بود که اگر با کامیابی از سفر جنگی ایران بازگردد، مسیحیت و مسیحیان را در هم خواهد کوبید (Idem: 68). جروم می‌گوید:

«او سوگند خورده بود که پس از پیروزی‌اش بر پارسیان، خون ما (مسیحیان) را به خدایان خود پیشکش کند» (Jer, Ann, 243b).

آمبروسیاستر ژولیان را، همچون نرون و دیوکلسین، سرکوب‌گر مسیحیان خوانده و آنان را "وزیران شیطان" می‌خواند (Lunn-Rockliffe, 2007: 169). گمان می‌رفت که از همین رو خداوند فرجامی تلخ برایش رقم زد:

«او زمانی که به صورتی غیرمحتاطانه از سپاهیان خود دور شده بود، به شکل اتفاقی به یک اسوار از دشمن (ایرانی) برخورد کرد که او را با نیزه خود کشت» (Ibid).

سوزومن قاتل ژولیان را می‌ستاید و سوکراتس می‌گوید: «ژولین به دست یک دیو کشته شد».^۱

به نظر کنیا، ساسانیان این امپراتور را "کشته‌شده در میدان جنگ" در نظر گرفته و او را در نقش طاق‌بستان، مانند موردهای اردوان و گردیان، امپراتور کشته‌شده زیر پای شاهنشاه ساسانی نمایانندند.^۲ با ناکامی ژولیان در جبهه ایران، مدرسه نوافلاطونی که او بنیاد نهاده بود بی‌درنگ بسته شد.^۳ در ادامه جناح مسیحی به ژولیان اتهام زد که مسیحیان را در رم شکنجه کرده و به قتل رسانده است. این درحالی است که او در کل زندگی‌اش اصلاً شهر رم را ندید (Teitler, 4).

گریگوری اسقف کنستانتینوپل در نفرین‌نامه بر ضد ژولیان می‌نویسد:

«ژولیان به هنگام حمله به پارس چشمش را بر تراژان و هادریان دوخته بود، حال آنکه احتیاط و عقلانیت آنان کمتر از شجاعتشان نبود (یعنی ژولیان شجاع بود ولی محتاط نبود). او به کاروس و والرین نمی‌اندیشید که به خاطر لشکرکشی

^۱. Socr, *EH*, p.2

^۲. Canepa, 109 البته باید توجه کرد که نقش طاق‌بستان ظاهراً از اردشیر دوم است نه شاپور دوم، و فرد زیر پا هم جامگان و پوششی ایرانی دارد.

^۳. تلاش ژولیان در سال ۳۶۲ میلادی برای ممنوع کردن تدریس آثار فلسفی کلاسیک توسط مسیحیان می‌تواند چنین تفسیر گردد که او می‌خواست فلسفه به‌ویژه نوافلاطونی را به نامسیحیان منحصر کند. بنگرید به Sizgorich, 2008: 34.

بی‌ملاحظه‌شان در جبهه پارسیان عقوبت شدند و در حالی که در اوج شکوه بودند، نابود گشتند» (Gregory of Nazianzus, *Invectives against Julian*, Or.)
5.8 see Ross, 178.

در اینجا اسقف اعظم کاروس را در کنار والریان و ژولیان می‌گذارد، که این تأییدی بر روایت متأخر زوناراس (۱۲:۳۰) است که کاروس در نبرد با ایرانیان (۲۸۳ میلادی) زخمی و کشته شد. وگرنه اگر هم‌نظر با روایت رسمی امپراتوری در تاریخ آگوستینی (۸:۲) باشیم بیماری و مرگ طبیعی و اگر با اورلیوس ویکتور (۳۸:۳) هم‌آوا گردیم آذرخش به زندگی کاروس پایان داده بود. بدین ترتیب با الگویی از تحریف سرنوشت امپراتوران تازشگر به ایران به‌دست جناح "پاگان" روبرو می‌گردیم که مسیحیان به دلیل دشمنی ذاتی با امپراتوران نامسیحی از آن تبعیت نکرده و جعل را بر ملا می‌سازند.

نویسندگان هر دو جناح، از جمله خود ژولیان، به سرنوشت همه سرداران و امپراتورانی که به "دل ایران‌شهر" لشکر کشیده بودند نظر داشتند. از لوکولوس، پومپه مگنس، کراسوس، کاسیوس، ونتیدیوس و آنتونی در دوره پیش‌امپراتوری تا تراژان، هادریان، سپتیموس سوروس، وروس، کاراکالا، سوروس الکساندر، گردیان، والریان، کاروس و گالریوس در دوره امپراتوری. آنان خوب می‌دانستند که برخی از این چهره‌های بزرگ (کراسوس، تراژان، کاراکالا، گردیان، والریان، کاروس) جان خویش را در راه بی‌بازگشت تیسفون - این شهر نفرین شده برای رومیان - گذاشتند و از میان بقیه هم بیشتر آنان (کاسیوس، مارک آنتونی، هادریان، سپتیموس سوروس، وروس و الکساندر سوروس) گرچه شخصاً به سلامت برگشتند، پس از هزینه‌های بسیار سنگین، کار خاصی از پیش نبرده و مجبور به جبران آن با دوپینگ پروپاگاندا شده بودند. آن اقلیتی که موفقیتی کسب کرده بودند (لوکولوس، پومپه مگنس، ونتیدیوس، گالریوس) هم سختی‌ها و دشواری‌های فراوان رومی با ایران را چشیده و پیش از پیروزی، اوقات جانکاهی را در شرق - با گرسنگی، بیماری، طوفان، آشوب در اردوگاه و شکست جنگی پیش از پیروزی - گذرانده بودند که شرح آن در آثار پرشمار رومی آمده است. در این میان سرنوشت رازآمیز و مرگ اسرارآمیز تراژان، گردیان، کاروس و ژولیان در نوع خود جالب است. پرسش اینجاست که آیا

نامعلوم بودن سرنوشت اینان، اتفاقی بوده و یا متأثر از تصویرِ هراسناکی که از سفرِ جنگی به ایرانشهر ترسیم گشته بود؟

در ۱۶ ژوئن ۳۶۳ میلادی ژولیان که به نزدیکی تیسفون رسیده بود، به دلایلی نامشخص، به جای محاصره پایتخت ساسانی، اعلام عقب‌نشینی کرد. گروهی از ایرانیان خود را خائن به کشور نمایانده و ژولیان را گمراه کرده به بیراهه کشاندند. آنان در هنگام بازخواستشان توسط امپراتور گفتند:

«برای نجات میهن و سلامت شاهنشاه ما خود را فدا کرده و تو را گمراه گردانیدیم.

اسیران خود را بنگر که برای مرگ آماده‌اند» (Mal, 13.22-23).

روایت ادامه می‌دهد که ژولیان آنان را نکشت و امیدوار بود که همان‌ها بتوانند او را از آن ناکجاآباد به در آورند ولی امپراتور جهان جوی رومی در همان روز به طرز مرموزی مجروح شد و در همان شب درگذشت. سربازان رومی، هراسان و نگران، ژویان که یک مسیحی مؤمن بود را به امپراتوری برداشته و او برای تضمین سلامت نیروهایش برای بازگشت، مجبور به بستن قرارداد صلحی "ننگین" شد که سنجار و نصیبین را به ایران واگذار می‌کرد (Heather, 97). لیبانیوس دیگر تاریخ‌نگار نامسیحی - که شاپور را مادی خطاب می‌کند - می‌گوید وقتی سپاه رومی ژویان در تنگنای گرسنگی قرار داشت، شاپور شرایط قرارداد را با حداقلی از منافع به روم تحمیل کرد و «امپراتور تازه ما با همه آن موافقت کرده و در برابرش هیچ چیز نخواست» (Libanius, Or.18.277-8 cited in Greatrex and Lieu, 2002: 4).

بنابر الگویی که پیشتر شرح دادیم، ژولیان هم باید از سوی ستاینده‌گانش "یک پیروز اسیر در دسیسه‌های ناجوانمردانه" تصویرگری می‌شد و در عوض تقصیرها به گردن ژویان مسیحی می‌افتاد. پس تلاش مذبوحانه تاریخ‌نگاران ژولیان دوست برای تبرئه امپراتور مرتد از خطاها و شکست‌ها را شاهدیم. آمیانوس نه تنها قرارداد "ننگین" ۳۶۳ میلادی، که شکست برنامه ژولیان را نیز به خیانت‌های ژویان نسبت می‌دهد (Idem: 97). بازتابی متأخر از همین تلاش‌ها را در اثر زوناراس می‌بینیم که گردیان سوم (سلف ژولیان) را شهید پنداشته و از واضح قرارداد بعدی یعنی فیلیپ عرب (سلف ژویان) یک خائن تصویر می‌کند. البته شاید پیروزی پنداری آمیانوس از ژولیان چنانکه هدر می‌گوید تا حدودی سهوی باشد. بدین صورت که چون آمیانوس فقط یک

افسر در اردوی جنگی بود و نه فردی نزدیک به اتاق جنگ مرکزی، با دیدن چند نبرد که با کامیابی روم همراه گشته، گمراه شده و موقعیت را در مقیاس بزرگترش درک نکرده و پی نبرد که آنان اگرچه نبردهایی را برده ولی جنگ را خیلی بد باخته‌اند. در نتیجه مؤلف مشاهدات شخصی‌اش را به جای واقعیت استراتژیک گذاشته است. رومیان به صورت تاکتیکی پیروزی‌هایی را در زمان ژولیان کسب کرده بودند ولی در لایه استراتژیکی جز شکست دستاوردی نداشتند.^۱

بدین ترتیب شاعران و خطیبان نامسیحی چون آمیانوس، کیلنیوس و لیبانیوس از ژولیان قهرمان ساخته و ادبیات ژولیانی را آفریدند (Ross: 16). آمیانوس و لیبانیوس آن "فرهیخته جانباخته" را چنین روایت می‌کنند که مانند سقراط در بستر مرگ در حال سخن‌گشایی در مورد جاودانگی روح بوده است (Teitler, 3). در مقابل، مؤلفان جناح مسیحی چون جروم نه فقط او را گیرنده مقام پاپ از دست شیطان خوانده و متهم به برنامه‌ریزی برای نابودی مسیحیان می‌کنند (Idem, 4)، بلکه از نظر سیاسی و ملی هم او را مقصر شکست در جنگ حیثیتی با ایران که به "صلح ننگین" با شاپور دوم انجامید، جلوه می‌دهند (Ross: 321). با اینحال رد پای قضاوت بیرون از گود در این تفسیرها پیداست. واقعیت آن است که آتش جنگ بی‌پایان با ایران را کنستانتیوس مسیحی برافروخت و این جنگ به ژولیان ارث رسید (Smith, 1999: 81). به روایت آمیانوس، آن‌زمان ایران ملتی گستاخ *natio molestissima* بود که باید نابود می‌شد (Amm. Marc. XXIII.5.19, 21). لیبانیوس می‌گوید ما انتظار داشتیم پس از جنگ، ایران بخشی از روم شده و تحت قوانین رومی درآید (Teitler: 125). اگرچه جناح "پاگان" نسبت به ایران موضعی رادیکال‌تر داشتند، ولی در مجموع جنگ با ایران مسئله‌ای فراجناحی بود که پیش و پس از کنستانتین و پیش و پس از ژولیان در دستور کار روم قرار داشت. درک اهمیت

^۱. هدر شرایط را با آلمان پایان جنگ جهانی اول مقایسه می‌کنند که عملاً شکستی نظامی که به چشم سربازان آلمانی دیده نشده بود ولی از جایگاهی بالاتر، امپراتوری ورشکسته و مجبور به پذیرش شکست بود چون در پشت جبهه، سیاستمداران آلمان در ۱۹۱۸ دیگر نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند که به جنگ ادامه دهند Heather: 97-98.

شکست ایران در راهبردهای ژولیان نشان می‌دهد که اغراق نسبت به تخصص مذهبی میان ساسانیان و روم مسیحی - و بیزانس - چه اندازه غیرتاریخی است.^۱ چنان که پیشتر اشاره شد امپراتور خود دستی بر تاریخ داشت و در خطابه‌های خود به زبان یونانی به شرح جز به جز داستان محاصره سوم نصیبین توسط شاپور دوم می‌پردازد، حال آنکه او اصلاً آنجا نبوده است. ژولیان در این خطابه‌ها به جای رومی‌ها از اصطلاح "هلن" (یونانی) بهره می‌گیرد که تأکیدی بر پیشینه فلسفی - باستانی بود. او برای ساسانیان، جدا از پارتیان و بربرها، از "پارسیان کهن" و "پسران داریوش و خشایارشا" بهره می‌گیرد تا کاملاً به قالب یونانی کلاسیک فرو برود. او شاپور (دوم) را در تجاوزگری "تقلیدکننده از خشایارشا" می‌خواند (Jul, Or.II. 62c-63b). ژولیان همچنین به تکرار ادعای منابع رومی از هرودیان و دیوکاسیوس تا آمیانوس، مبنی بر ادعای ساسانیان بر میراثبری از هخامنشیان می‌پردازد و پاسخ جالب توجهی هم به آن ادعا می‌دهد:

«آنان این ادعا را مطرح می‌سازند تا واقعیت اشغال و غصب سرزمین سلوکیان و شورش بر مقدونیان را بپوشانند» (Idem, 63b).

عیناً این پاسخ را زوناراس از دهان کنستانتیوس به شاپور دوم هم نقل می‌کند:

«در شگفتم از اینکه شاپور فراموش کرده که پارسیان زمانی خراجگزار مقدونیان بودند و مقدونیان خود خراجگزار رومیان شدند و طبیعتاً هرکه فرمانبردار آنان بوده، فرمانبردار رومیان خواهد بود» (Zonar. 13.9.25-31).

برای ژولیان چنین پیشگویی شده بود که ایران تارومار خواهد شد، سنجار بازسازی شده و نصیبین گرفته می‌شود (Sarantis & Christie, 2013: 640-641). نتیجه این شد که سنجار و نصیبین رسماً به ایران واگذار شد چون ژویان در پیمانی که ننگین خوانده شده (۳۶۳ میلادی) اکثر متصرفات دیوکلسین در میان‌رودان را پس داد و تازه رومیان در لحظه عقد پیمان می‌توانستند شادمان و خرسند باشد که ماردین، آمیدا، مارتیروپولیس، کارین، کنستانتینا و دیگر شهرهای در معرض خطر را از دست نداده‌اند. از همین‌رو بود که امپراتور شکست‌خورده

^۱ برای بررسی بیشتر واقعیت مذهبی جنگ‌های ایران و روم از سده چهارم بنگرید به:

Smith, 2016, *Constantine and the Captive Christians of Persia: Martyrdom and Religious Identity in Late Antiquity*.

پس از بازگشت، همچون موارد پیشین، برای یک پیروزی خیالی، سکه ضرب کرده و شعار "امنیت برای کشور" را بر آن حک کرد.^۱

آمیانس مارکلینوس یکی از مطرح‌ترین تاریخ‌نگاران روم در این سده در پایان کتاب ۲۳، هشتاد و هشت خط درباره ایران ساسانی می‌نویسد تا دانسته‌هایش از طرف متخاصم را به رخ خواننده بکشد. به روایت آمیانوس، ژولیان، فاتحان پیشین ایران (تراژان، لوسیوس وروس، سپتیمیوس سوروس) و ناکامان آن (مانند گردیان و والریان) را آغازگر جنگ می‌دانست، حال آنکه خود را متمایز شمرده و اهداف خویش را دفاعی با هدف کوتاه کردن دست "دشمن بدسگال"^۲ بیان می‌داشت (Amm. Marc. XXIII.5.19, 21). ظاهراً رومیان به مرور از موضع تهاجمی به حالت تدافعی چرخیده بودند. در مقابل، ایران ساسانی هم پس از شکست نرسه به مدت ۴۰ سال به پذیرش وضع موجود رضایت داده بود. ولی گویا شاپور دوم، شاپور یکم بازگشته به جهان بود. از این رو قهرمان آمیانوس، لشکرکشی خود را نه مانند اسکندر و دیگر پارتیکوس‌ها و پرسیکوس‌ها، که برای بیرون راندن دشمن از قلمرو روم اعلام می‌کرد. رُس سبک روایت اول شخص را که آمیانوس و برخی دیگر چون اوتروپیوس به کار برده و از ضمیرهای من و ما بهره جسته‌اند، بررسی کرده است (Ross: 162-171). این سبک در جبهه ایران رخ می‌دهد^۳ و رُس نام آن را "سبک گزارش جنگ با ایران" می‌گذارد. در این سبک، حالت اول شخص گاه در جایی به کار می‌رود که نه لازم است و نه منطقی^۴ که دلیلش صرفاً می‌تواند هم‌ذات‌پنداری قهرمانان داستان، مؤلف و خواننده باشد. مؤلف درباره وضعیتی که به امضای پیمان صلح ۳۶۳ میلادی میان شاپور دوم و ژویان انجامید می‌نویسد:

«شاپور دوم از رومیان می‌ترسید. به خاطر شمار بالای پیروزی‌های روم در گذشته که به عقب‌نشینی شاپور از تیسفون منجر شد و به همین دلیل این ایران بود که باب مذاکرات صلح را گشود» (Amm. Marc. XXV.7.1-5).

¹. Greatrex & Lieu: 9

². *natio molestissima*

^۳. برای نمونه بنگرید به Amm. Marc. XXIV.8.6-XXV.1.2

⁴. Ross, 170.

این لحن مؤلف شدیداً با محتوای پیمان صلح در تضاد است. محتوایی که خود آمیانوس هم آن را ننگین و تحمیلی از سوی شاپور دانسته است (Idem, 27.12.1-3). منطقی نیست که طرف ایرانی از ترس پیشقدم شود ولی نهایتاً قرارداد به سود ایران و به زیان روم تمام شود. البته که طرفی که در موقعیت برتر قرار دارد می‌تواند در برقراری پیمان صلح پیشقدم هم باشد. مگر آنکه طرف پیروز احساس کند می‌تواند کلیت موجودیت طرف مقابل را در ادامه جنگ تهدید کند؛ توهمی که خسرو پرویز داشت. به گفته هدر «ممکن است شاپور کسی باشد که گفتگوهای صلح‌آمیز را آغاز کرده باشد، ولی دلیلش هرچه بوده، ترس از روم نبوده است» (Heather, 1999: 96).

برای آمیانوس، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان همه مانیفست‌هایی از ایران به عنوان یک موجود سیاسی واحد با تاریخی واحد بودند (Sommer, 2017: 350-351; Drijvers, 1999: 173). به نظر تاریخ‌نگار رومی، ارشک، دنبال بازگرداندن قدرت هخامنشیان بود. البته هخامنشیانی که، به قول آمیانوس، یونانیان شکست‌های فاجعه‌باری به آنان تحمیل کرده بودند (Amm. Marc. XXIII.6.7). او می‌نویسد:

«در زمان کنسول‌ها (جمهوری) و سپس سزارها (امپراتوری) آنان به جنگ با ما برخاستند، برخی از این نبردها به شکل برابر به پایان رسید، ولی در بقیه آنان شکست خوردند و گهگاهی هم پیروزی از آن‌ان گشت» (Idem, 23.6.9).

جدا از اغراقی که در پیروزی‌های روم می‌کند، آنچه اینجا مهم است، متجاوز بودن تاریخی ایران و دفاعی بودن ذاتی روم است. آمیانوس مانند تاریخ‌نگاران پیشین، به‌ویژه پلوتارک، «اسکندری» (یعنی در جهت گسترش مرزهای تمدن غربی) نمی‌اندیشد، بلکه قهرمان خود ژولیان را نماینده آتن و اسپارت مدافع در برابر تجاوز خشایارشا می‌شناساند (Sommer: 351). در روایت آمیانوس در جریان محاصره آمیدا در زمان کنستانتیوس هم یک رومی خائن مسیری مخفی از کوهستان به ایرانیان نشان می‌دهد تا به شهر بروند (Amm. Marc. XIX.5.5)؛ الگویی سنتی که در جریان نبرد ترموپیل میان خشایارشا و اسپارت در روایت هرودت پدید آمد (Hdt, VII). آمیانوس مسیحی و پیرو ایدئولوژی کنستانتینی -نجات مسیحیان هر کجا که هستند- نیست. چنانکه پیشتر دیدیم، وارد کردن مرز "مقدونیه تا رود استریمون" به نامه شاپور دوم

احتمالاً از ابداعات آمیانوس است تا آرمان ایرانیان را تجاوز به اروپا جا بزند. البته هیچ سخنی درباره آن همه تجاوز کنسول‌ها و سزارهای روم به شرق فرات؛ یعنی میان رودان و ارمنستان، که طبق هیچ معیاری رومی نبودند، نمی‌رود.

آمیانوس ایرانیان را بلند و باریک با پوستی تیره و چشمانی خیره "مانند بز" و ابروی کمان با ریش و موهایی بلند و آشفته تصویر می‌کند (Amm. Marc. XXIII.6.75). او با اینکه آلوده نکردن آب جاری را عیناً مانند هرودت (Hdt. II.35.3) تکرار می‌کند، بر خلاف او تأکید می‌ورزد که آنان شاهدبازی ندارند (Amm. Marc. XXIII.6.7-9). البته لحن آمیانوس به گونه‌ای است که انگار به تجربه شخصی شناختی از ایرانیان یافته است. هر چند خودش ادعا می‌کند که نوشته‌هایش درباره ایران (به جز گزارش جنگ‌ها) از روی منابع مکتوب است (Idem, XXIII.6.30). در ادامه می‌نویسد:

«بیشتر ایرانیان به طرز افراطی به لذت جنسی معتاد هستند و به همین دلیل شمار زیادی معشوقه دارند که به سختی ارضایشان می‌کند. آنان اهل شاهدبازی نیستند. همچنین از برپایی خوان اشرافی و افراط در شراب‌خواری همچون طاعون دوری می‌کنند» (Idem, XXIII.6.76).

این هم تا حدودی برداشت شده از هرودت (Hdt, I, 135) است. به باور زمر با وجود تفاوت‌های تصویر ایرانیان در نوشته تاریخ‌نگار رومی به نسبت تاریخ‌نگار یونانی «در نظر آمیانوس، ایرانیان، ایرانی بودند، یک‌بار برای همیشه. پرتره آنان با همان پیش‌داوری‌ها و کلیشه‌های سنتی بدون نکته شگفتی‌آور و تازه ارائه می‌گردد. هیچ سرنخی که نشان دهد نویسنده تلاش کرده باشد تا بر الگوهای سنتی چیره شود، وجود ندارد.... در انگشت‌شمار مواردی آمیانوس نکته‌ای مثبت در ایرانیان می‌بیند ولی آن نکته در پس‌زمینه و بستری قرار می‌گیرد که پیامد آن چیز دیگری می‌شود. مثلاً وقتی می‌گوید ایرانیان با شجاعت می‌جنگند، حتماً باید چنین ادامه دهد که ارتش آنان ابزاری برای یک سیستم استبدادی است... یا می‌گوید ایرانیان رها و با جذابیت راه می‌روند "ولی" زنانه به نظر می‌آیند» (Sommer: 353-4).

فهم اینکه روم در دوره آمیانوس چقدر دموکراتیک بود دشوار نیست. دوران امپراتورانی که اکثراً افسری نظامی بودند که صرفاً با اتکا به قدرت نظامی خود و گاه با کودتایی نظامی به تاج و تخت رسیده و مقامات سیاسی پایتخت چاره‌ای جز همکاری با آنان نداشتند.^۱

آمیانوس به تحسین و ستایش اشکانیان پرداخته و ارشک را فرمانروایی مهربان و دادگر برای مردمش می‌خواند که پس از مرگش به عنوان یک خدا پرستیده می‌شود و در میان ستارگان جای می‌گیرد و می‌گوید به همین دلیل شاهان ایران خود را برادر مهر و ماه می‌خوانند.^۲

۵. دین ایرانیان در نگاه واپسین تاریخ‌نگاران پگان روم

جذاب‌ترین بخش نوشته‌های آمیانوس، از منظر تصویر ایرانیان، نگاه او به دین و دین‌مردان ایران است (Amm. Marc, XXIII, 33). او به افلاطون اشاره دارد که درباره آیین مغان تحت عنوان هاگیستیا^۳ درس می‌دهد. به بیان او زردشت باختری در دوره هیستاسپ پدر داریوش می‌زیسته است. او نزدیک شدن به آتش و دست زدن به نذورات آتش پیش از مغ را ممنوع می‌داند.^۴ آمیانوس اشتباه رایج ادبیات یونانی-لاتینی را در پیوند دادن مغان μάγοι و جادو μαγεία مرتکب نمی‌شود.^۵ پیش از او آپولئوس خطیب و فیلسوف نوافلاطونی سده دوم گفته بود مغان، که متخصص تشریفات مذهبی‌اند، آن‌را بر پایه سنت صرف انجام نمی‌دهند، بلکه کارهای آنان اساس علمی *scientia* دارد (den Boeft: 187). به بیان دن بوفت، از نظر مؤلفان

^۱ وقتی این استانداردهای دوگانه را در دوره مدرن هم در نظرات پژوهشگران غربی - که دولت‌های مطلقه غرب در سده‌های شانزدهم تا بیستم را مصلحانه و دولت مطلقه در ایران معاصر را تداوم استبداد شرقی می‌گیرند - می‌بینیم، نمی‌توان از مورخ باستانی انتظار انصاف داشت.

^۲ Drijvers, 1999: 172. اگر در زمان شاپور دوم، شاهنشاه در نامه به "برادرش"، مبالغه در خودستایی را با تعبیری چون «هم‌نشین ستارگان و برادر مهر و ماه» به نهایت می‌رساند، همتای رومی - که مسیحیت دست و پای او را تا حدودی بسته بود - باید به تعبیر پرشکوه ولی نه چندان خاص «فاتح بر و بحر و صاحب فرّ و شکوه جاودانی» بسنده می‌کرد. Amm. Marc, XVII.5.1. موسی خورنی هم لقب «هم‌نشین آفتاب» را در قالب نامه شاپور به تیران ذکر می‌کند، Khoreni, III, 17. با این همه به نظر می‌رسد این‌گونه لقب‌های ساسانی همچون لقب «چهر از یزدان» در اواخر سده چهارم حذف می‌گردند (Shayegan, 2004: 125).

^۳ Hagistia

^۴ با گفتار هرودت هماهنگ است که بدون حضور مغ پیشکش کردن نذورات ممنوع است.

^۵ در روم جادوگری ممنوع بود (den Boeft, 1999, "Pure rites: ammiianus marcellinus on the magi": 184).

آن دوره فرزاندگی کلدانیان با زردشت ظهور کرد. آنان دایهٔ قدیمی فلسفه را کلدانیان دانسته و هیستاسپ را فرزانه‌مردی می‌دانستند که به هند سفر کرد و خرد انسانی را به دست آورد (Amm. Marc, XXIII.6.25; den Boeft: 187). به نظر گُردُن «رده‌بندی میتراپیسم به عنوان زیرشاخه‌ای از خرد مغانی رویکردی نوافلاطونی به ایرانیان به عنوان یکی از ملت‌های خردمند بود» (Gordon, 2017: 297).

آمیانس به تشریفات بی‌ریای مغان اشاره کرده و ضمن احترام به آنان، باورهایشان را خرافه نمی‌گیرد. چنانکه دن‌بوفت بررسی کرده این موارد نظر خود اوست و پیوندی به کلیشه‌های سنتی ادبیات یونانی - لاتینی ندارد (den Boeft: 188). به نظر می‌رسد چون آمیانس یک "پاگان" در دورهٔ مسیحیت روم بوده، زیر فشار شدید روح زمانه که باورها و آیین‌های کهن را خرافات دانسته و آنها را مسخره می‌کردند، نگاه مثبت به دین‌های پیشامسیحی را مبارزه‌ای ایدئولوژیک یافته است. به‌ویژه دین ایرانی، که بنابر آرای فیلسوفان نوافلاطونی نسبت‌هایی با فلسفه می‌داشت، برای آمیانس ابزار جذابی بود.^۱ چنان‌که تیتلر بررسی کرده است این تاریخ‌نگار رومی بخش‌هایی از ایران، فراتر از مرزهای روم را به چشم دیده است و اگر می‌گوید کسی در مقابل دیگری استفراغ یا ادرار نمی‌کند (Amm. Marc, XXIII.1.133)، این را باید *visa* یعنی مشاهده یا به زبان امروز تحقیق میدانی دانست، حال آنکه بسیاری موارد دیگر چیزی نیستند جز *lecta* یعنی برداشت از منابع کتبی یا تحقیق کتابخانه‌ای و در واقع آمیانس در توصیفات خود از ایران، مشاهده و برداشت از منابع را ترکیب کرده است (Teitler: 191-195).

نابودی ژولیان و تحمیل شدن پیمان "ننگین" نصیبین به سال ۳۶۳ میلادی از سوی شاپور دوم به روم دستاوردهای گالریوس-دیوکلسین را بر باد داده و شاهنشاهی ایران را ظاهراً در جایگاهی برابر با امپراتوری و در عمل در مقامی بالاتر قرار داد که نتیجهٔ آن را در پیمان اردشیر دوم و والنس بر سر تقسیم ارمنستان (۳۸۷ میلادی) می‌بینیم که طی آن، "سه‌م شیر" یعنی چهار پنجم به ایران و بقیه به روم رسید. بدین ترتیب که از کارین (تئودوسیوپولیس آینده، ارزروم

^۱. رسالات فلسفی و پاگانی سدهٔ چهارم نیز تصویری مثبت از تساهل و تسامح دربار و آغوش باز شاه برای فلسفه ارائه می‌کنند. از آن جمله اوناپیوس در کتاب سرگذشت سوفیست‌ها است: Eunapius: *Lives of the sophists*.

کنونی) یک خط قائم به سوی جنوب تا نیمفیوس (باتمان کنونی) و به سوی جنوب تا نصیبین کشیدند.^۱

این تحولات سیاسی در روابط دو کشور، به همراه تحولات ایدئولوژیک خود روم و اصلاحاتی که در دوره بسیار دراز شاپور دوم (هفتاد سال) در ایران ساسانی رخ داد، زمینه مورد نظر ما برای بررسی تصویر ایران و ایرانیان در منابع امپراتوری بیزانس در سده‌های پنجم تا هفتم را فراهم می‌آورد.

نتیجه

تاریخ‌نگاران، پیش از مسیحی شدن روم یا تاریخ‌نگاران هنوز پاگان مانده سده چهارم، ساسانیان را زنده کننده تجاوزگری هخامنشیان به‌ویژه خسایارشا می‌دانستند. آنان برخلاف دوره پیش به وضع موجود *Status quo* در مرزهای دو کشور خرسند بودند و خود را مدافع و ایرانیان را متجاوز می‌دانستند. صلح دوستی و جنگ‌های تدافعی بر ضد ایرانیان متجاوز، چه واقعیت باشد و چه شعار، از الکساندر سیوروس تا ژولیان مرتد (۲۳۰-۳۶۳ میلادی) بیش از پیش تثبیت می‌گردد. مسیحیان، از کنستانتین یکم به بعد، گاهی شعارهایی در جهت آزادی بخشی و پشتیبانی از مسیحیان قلمرو ایران می‌دادند تا پیش نمونه‌ای از جنگ‌های صلیبی را در دوره کنستانتیوس (۳۴۰-۳۶۱) بیننده باشیم. با این حال آنان نیز ظاهری صلح‌دوست و مظلوم در برابر «ایرانیان جنگ طلب و پر خاش‌جو» به خود می‌گرفتند.

برخی از مؤلفان نامسیحی این دوره چون پورفیروس و آمیانوس نگاهی مثبت به دین و آیین و اندیشه‌های ایرانیان داشتند. در این میان به‌ویژه به نظر می‌رسد پس از رسمیت یافتن مسیحیت و آغاز تعقیب نامسیحیان در امپراتوری، اندیشمندان این جناح به پشتیبانی از فلسفه

^۱ Bury: 94. به نظر می‌رسد در زمان اردشیر دوم و والنس آنچه بود به رسمیت شناخته شد. یعنی ارمنستان به جای یک پادشاه، دو پادشاه یافت. وگرنه ظاهراً بخش‌های ارمنی‌نشین غربی از آمیدا تا کارین حضور نظامی روم را همیشه داشته، هر چند اسماً زیر سلطه پادشاهی ارمنستان بوده است. این یعنی ایران مطلقاً چیزی از دست نداد؛ ولی روم عملاً از چهارپنجم ارمنستان دست کشید و تازه ملزم شد که در استان ارمنستان خود هم به ارمنیان خودمختاری و پادشاهی بدهد.

و آیین‌های کهن و پیشامسیحی از جمله آیین مغان علاقه‌مند بودند. حال آنکه پیش از چرخش کنستانتینی، امپراتوری نسبت به تأثیرات فرهنگی-فلسفی ایران و کمرنگ‌شدن خدایان و سنت‌های کهن رومی احساس خطر می‌کرد. نگاه مسیحیان اما به دین‌های پیشامسیحی از جمله آیین مغان اصلاً خوش‌آیند نبود.

از نظر سیاسی هر دو جناح مسیحی و نامسیحی به بزرگنمایی پیروزی‌های روم و کمرنگ‌کردن یا نادیده انگاشتن شکست‌های امپراتوران مورد نظر خود می‌پرداختند. با این تفاوت که جناح مسیحی علاقه‌ای به امپراتوران پیش از کنستانتین و همچنین ژولیان مرتد نداشت و روایت‌هایی ناهماهنگ و متناقض با روایت‌های جناح مقابل انتشار می‌داد. ولی جناح نامسیحی پیش از کنستانتین به تدوین تاریخی رسمی پرداخته و در آن تا توانست دستاوردهای جنگی روم در سده سوم را برجسته جلوه داد و در ادامه هم ژولیان قهرمان نویسندگان نامسیحی روم شد و هوادارانش، با انداختن تقصیر ناکامی در برابر ایرانیان، به گردن امپراتوران مسیحی قبل و بعد از ژولیان، در جهت تبرئه این واپسین امپراتور پاگان برآمدند.

روم البته به شرقی شدن ادامه داد. دین مسیحیت که پیشتر یک فلسفه بربر خوانده می‌شد جای خدایان، جهان‌بینی، فلسفه و سنت‌های دیرپای یونانی-رومی را گرفت. پایتخت از ایتالیا به بیزانتیوم در دروازه آسیا منتقل گشت. ژولیان را باید واپسین زنجیره از حلقه تازشگران اسکندر ماب رومی به ایران خواند. کراسوس، تراژان، کاراکالا، گردیان، والرین، کاروس، پیش از ژولیان جان خویش را در راه بی‌بازگشت تیسفون - این شهر نفرین‌شده برای رومیان - گذاشتند و از میان بقیه هم بیشتر آنان چون کاسیوس، مارک آنتونی، هادریان، سپتیموس سِوروس، وِروس و الکساندر سِوروس گرچه زنده برگشتند، پس از هزینه‌های بسیار سنگین، دستاورد ملموسی کسب نکرده و مجبور به جبران آن با دوپینگ پروپاگاندا شده بودند. نابودی ژولیان و تحمیل شدن پیمان "ننگین" نصیبین به سال ۳۶۳ میلادی از سوی شاپور دوم به روم دستاوردهای گالریوس-دیوکلسین را بر باد داده و شاهنشاهی ایران را ظاهراً در جایگاهی برابر با امپراتوری - و در عمل در مقامی بالاتر - قرار داد که نتیجه آن را در پیمان اردشیر دوم و والنس بر سر تقسیم ارمنستان (۳۸۷ میلادی) می‌بینیم که طی آن، "سه‌م شیر"، یعنی چهار پنجم، به ایران و بقیه به روم رسید.

منابع و مأخذ

میرجعفری، حسین، ۱۳۹۵، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، تهران: سمت.

ولسکی، یوزف، ۱۳۸۳، شاهنشاهی اشکانی، ترجمه مرتضی ثاقبفر، تهران: ققنوس.

عریان، سعید، ۱۳۹۳، راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)، تهران: علمی.

Ammianus Marcellinus, 1956, *Res Gestae*, John. C. Rolfe (Trans.) William Heinemann LTD.

Ball, Warwick, 2000, *Rome in the East*, Routledge.

Benoist, Stéphane, 2016, "The Emperor beyond the Frontiers: A Double-Mirror as a 'Political Discourse'", In: D. Sloopjes and M. Peachin. (Eds.), *Rome and the Worlds beyond its Frontiers*. Brill.

den Boeft, J. den., 1999, "Pure rites: ammianus marcellinus on the magi" In: J.W. Drijvers and D. Hunt (Eds.), *the Late Roman World and its Historian: Interpreting Ammianus Marcellinus*, Routledge.

Bourdieu, Pierre, 1977, *Outline of a Theory of Practice*, R. Nice (Trans.), Cambridge University Press.

Bury, John Bagnell, 1923, *History of the later Roman Empire: from the death of Theodosius I to the death of Justinian (A.D. 395 to A.D. 565)*, Dover.

Canepa, Matthew, 2017, "Rival Images of Iranian Kingship and Persian Identity in Post-Achaemenid Western Asia", In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart.

Canepa, M., 2009, *The Two Eyes of the Earth Art and Ritual of Kingship between Rome and Sasanian Iran*.

Cedrenus, Georgius, 1838-1839, Immanuel Bekker and John Scylitzes. Bonnae: Impensis Ed. Weberi.

Chesnut, Glenn, F., 1986, *The First Christian Histories. Eusebius, Socrates, Sozomen and Theodoret*. Mercer University Press.

- Dodgeon Michael. H. & Samuel. N.C. Lieu, 1994, *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars AD 226-363*, Psychology Press.
- Drijvers, John Willem, 2011, "A Roman Image of the "Barbarian" Sasanians", In: R.W. Mathisen, D. Shanzer (Eds.) *Romans, Barbarians, and the Transformation of the Roman World: Cultural Interaction and the Creation of Identity in Late Antiquity*. Ashgate Publishing.
- _____, 1999, "Ammianus Marcellinus' Image of Arsaces and Early Parthian History", In: J.W. Drijvers and D. Hunt (Eds.), *the Late Roman World and its Historian: Interpreting Ammianus Marcellinus*. Routledge.
- Duncan-Jones, Richard, 1974, *The Economy of the Roman Empire*, Cambridge University Press.
- Eusebius of Caesarea, 1999, *Life of Constantine (Vita Constantini)*, Averil Cameron and Stuart Hall (Trans.), Clarendon Press.
- Eunapius, 2007, *Lives of the Philosophers and sophists*, Roger Pearse, Available at www.tertullian.org.
- Festus, 2001, *Breviarium*, Thomas M. Banchich and Jennifer A. Meka (Trans.), Available at www.attalus.org.
- Gordon, Richard, 2017, "Mithra(s) between Persia and Rome", In: R. Strootman, M.J. Versluys (Eds.), *Persianism in Antiquity*. Stuttgart.
- Greatrex, Geoffrey & Samuel. N.C. Lieu, 2002, *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars II 363-630 AD*, Psychology Press.
- Gutteridge, Adam, 2006, "Some Aspects of Social and Cultural Time in Late Antiquity", In: W. Bowden, A. Gutteridge, and C. Machado (Eds.), *Social and political life in late Antiquity*, Brill.
- Heather, Peter, 1999, "Ammianus on Jovian: History and Literature", In: J.W. Drijvers and D. Hunt (Eds.), *the Late Roman World and its Historian: Interpreting Ammianus Marcellinus*. Routledge.
- Herodotus, 1920, *The Persian Wars*, English translation by A. D. Godley, Cambridge, Harvard University Press.
- Humbach, Helmut and P. Skjærvø, 1978, *The Inscription of King Narseh at Paikuli*.

- Jerome, 2005, *Chronicon*, Roger Pearse and Friends, Available at www.tertullian.org.
- Julian, 1913, *Orations 1-5*, Translated by Wilmer C. Wright, Loeb Classical Library 13, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- MacMullen, Ramsay and Eugene Lane, 1992, *Paganism and Christianity, 100-425 C.E.*, Fortress Press.
- Mathisen Ralph W and Danuta Shanzer. 2011, *Romans Barbarians and the Transformation of the Roman World-Cultural Interaction and the Creation of Identity in Late Antiquity*, Ashgate.
- McDonough, Scott, 2005, *Power by Negotiation: Institutional Reform in the Fifth Century Sasanian Empire*. Ph.D Thesis. University of California Los Angeles.
- Miles, Richard, 2002, *Constructing Identities in Late Antiquity*, Routledge.
- Movses Xorenac'I, 2006, *History of the Armenians*, Robert W. Thomson (Trans.), Caravan Books.
- Ross, Alan James, 2016, *Ammianus' Julian, Narrative and Genre in the Res Gestae*, Oxford University Press.
- Sarantis, Alexander and Neil Christie, 2013, *War and Warfare in Late Antiquity: Current Perspectives*, Brill.
- Schott, Jeremy M., 2008, *Christianity, Empire, and the Making of Religion in Late Antiquity*, Penn.
- Shahbazi, A. Shapur, 2002, "Early Sasanians' Claim to Achaemenid Heritage," *Nāma-ye Irān-e bāstān/International Journal of Ancient Iranian Studies* 1/1, 61-73.
- Shayegan, M. Rahim, 2004. "On the Rationale behind the Roman Wars of Sabuhr II the Great," *Bulletin of the Asia Institute*. New Series, Vol. 18, 111-133.
- Simmons, Michael Bland, 2015, *Universal Salvation in Late Antiquity. Porphyry of Tyre and the Pagan-Christian Debate*, Oxford University Press.
- Sizgorich, T., 2008, *Violence and Belief in Late Antiquity: Militant Devotion in Christianity and Islam*, Penn.
- Smith, RBE., 1999, "Telling tales: Ammianus' narrative of the Persian expedition of Julian", In: J.W. Drijvers and D. Hunt (Eds.) *the Late Roman World and its Historian: Interpreting Ammianus Marcellinus*. Routledge.

- Smith, Kyle, 2014, *The Martyrdom and History of Blessed Simeon Bar Sabba'e (Persian Martyr Acts in Syriac: Text and Translation)*, Gorgias Pr Llc.
- Smith, Kyle, 2016, *Constantine and the Captive Christians of Persia: Martyrdom and Religious Identity in Late Antiquity*, University of California Press.
- Sommer, Michael, 2017, "The Eternal Persian: Persianism in Ammianus Marcellinus," In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart.
- Tacitus, 1942, *The Annals*, Alfred John Church, William Jackson Brodribb, Sara Bryant, edited for Perseus, New York: Random House, Inc. Random House, Inc.
- Teitler, Hans Carel, 2017, *The Last Pagan Emperor: Julian the Apostate and the War against Christianity*, Oxford University Press.
- Theodoret of Cyrus, 2013, *A Cure of Pagan Maladies (Ancient Christian Writers)*, Thomas Halton (Trans.), Paulist Press.
- Trombley, Frank, 1999, "Ammianus Marcellinus and Fourth-Century Warfare," In: J.W. Drijvers and D. Hunt (Eds.), *the Late Roman World and its Historian: Interpreting Ammianus Marcellinus*, Routledge.
- Walker, Joel, 2002, "The Limits of Late Antiquity: Philosophy between Rome and Iran", *The Ancient World: Philosophy and Religion in Late Antiquity*, Volume 33, No.1.
- Williams, Stephen and Gerard Friell, 2000, *The Rome That Did Not Fall, The Revival of the East in the fifth Century*, Routledge.
- Wood, Philip, 2010, *We Have No King but Christ: Christian Political Thought in Greater Syria on the Eve of the Arab Conquest (c.400-585)*, Oxford University Press.
- Zonaras, 2011, *The History of Zonaras: From Alexander Severus to the Death of Theodosius the Great*, Thomas Banchich and Eugene Lane (Trans.), Routledge.
- Yarshater, E., 1971, "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?", *La Persia nel Medioevo*, 517-3 1. 10.